



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۲۰/۰۸/۰۷



سید هاشم سدید

از من هم بشنوید،



من جنس نگاه فردوسی را اصلاً نمی پسندم. فردوسی آدم و شاعر بود، اما انسان و متفکر و تحلیلگر نبود (آدم از نظر فیزیکی و انسان از منظر عذوفت و صداقت و غیرپذیری و داوری - همسان و عادلانه و ادراک شریفانه و عاری از نفرت و ...). گذشته از این که انسان و تحلیلگر و متفکر نبود، آدمی سخت متعصبی بود؛ چنان متعصب که هر زمانیکه از غیر ایرانی ای سخن به میان می آورد، نفرتش را در یک فضای فروبسته فکری نسبت به وی چنان برجسته می ساخت که باور کردن آن برای یک انسان معقول غیر قابل پذیرش می گردد. چنین کاری تنها از کسانی متصور است، که عدالت را کم، و شرافت را بر سر چوبه دار بالا برده باشند.

تحلیل مسائل تاریخی، سیاسی، اجتماعی با تعصب و یکجانبه نگری و نگاه مثبت به خود و منفی به دیگران، در هر حالتی، به وسیله چنین افرادی که تنها به دنبال حقایق دیگر غیر از شیر شتر نوشیدن و گوشت سوسمار خوردن نیستند، از نظر هیچ انسان شرافتمندی اصلاً قابل قبول نیست. درست اندیشی چنین انسان ها در این یا آن مورد هم، چون بنیان تفکر شان سست است، نمی تواند مدار اعتبار راستین و محکم قرار گیرد.

نگاه او به عرب، همچنان سایر مردمانی که دیو و دد و حقیر و و فقیر و صغیر شان می خواند، چون خودش به ایران موهم خودش نظر شوونبستی داشت، نگاه انسانی نبود، بلکه نگاهی بود کاملاً سخیف، برتری طلبانه و نژادپرستانه. چگونه انسانی، این نظر فردوسی را قابل تایید می داند، که هر عرب (هر = همه اعراب) کژ اندیش و بدگوهر و اهریمن است و در میان همه اعراب، چه در آن وقت و چه امروز، یک انسان خوب هم پیدا نمی شد و پیدا نشود؟ آنهم در جهان و با تفکر امروزی!؟

آیا چنین امری را می توان قبول کرد که همه ایرانیان خوب و همه اعراب بد بوده اند، یا برعکس؟ آیا چنین تصویری ناشی از دانایی است -- دانایی که توانایی می آورد!؟

این طرز دید قطعاً انسانی، اکادمیک و روشنفکرانه نیست. به همین دلیل من نه نظر فردوسی را می پسندم و نه او را از نظر فکری و شخصیتی انسان خوبی می دانم _ بگذریم از این که رسوبات زن ستیزانه نیز در ذهن و در اشعارش مشاهده می شود. از عرب بدش می آمد، چون ایران را تار و مار کرد (اگر من باشم در چنین موردی قبل از اینکه به دیگران نگاه کنم به خود نگاه می کنم زیرا هر شکست و هر پیروزی عللی دارد. آن علل هم عللی ...)، اما مسئله عرب و اسلام و تهاجم اعراب و رابطه ای که بعداً میان اعراب و کشور های مغلوب به وجود آمد و این که چطور شد که عرب های به اصطلاح ایرانیان سوسمار خوار و شاش شتر نوش، به آن عظمت و قدرت رسیدند، که کشور تاریخی و بزرگ و نیرومندی (!) مانند ایران را شکست بدهند، و چرا های تاریخی دیگر هیچ اشاره ای نمی کند، و نمی گوید که آیا واقعاً علت شکست در قوت عرب ها و در

برتری اندیشه شان بود؛ یا در ضعف کشور ایران و ایرانی ای که فردوسی احتمالاً به نا حق و از روی احساس حقارت می کوشد بزرگش بنمایاند؟!

اگر در اندیشه و دین اعراب بود، چرا ایران بزرگ (!) نتوانسته بود با آن گذشته دراز تاریخی و تجارب سیاسی_فرهنگی (دینی) چندین هزار ساله خود، اندیشه برتر از آن اندیشه را در میان مردم با فرهنگ خود حفظ نماید و تعمیم ببخشد و در نتیجه توانا تر از عرب ها و دیگران باشد؟ و آیا این ضعف تنها در برابر اعراب بود یا وضعی بود تاریخی که نمونه های آن در چهار بار شکست از یونان، از تیمور، از چنگیز، از هلاکو، از محمود غزنوی و محمود هوتکی، از اشرف، از اورنگ زیب، بار بار از روس، از عثمانی و عراق صدام، با جام زهر نوشیدن خمینی و... درج تاریخ است؟

چطور شد آن یکی، با وحشی گری و پراکندگی و کم تجربگی خود، براین یکی که دارای تاریخی بود با چنان عظمت و شوکت به پیروزی برسد؟

تاریخ به بیان این مطالب می پردازد، نه به اینکه "فلان مردم چه می خوردند و چه می نوشیدند" !

گفتن این مطلب مهمتر بود، یا شاش شتر نوشیدن و سوسمار خوردن اعراب؟ فردوسی به این مطالب محققانه و تاریخی و حیاتی هرگز نمی پردازد، به خاطری که ذهن بیمارش را نفرت جاهلانه - شوونیستی و نژاد پرستانه مسخر نموده است!!!

به زمان خودمی آییم:

در چین از سگ و پشک گرفته تا کرم و شلند و شوپرک و خر موش و ملخ و... را می خورند. خوردن گوشت سوسمار و نوشیدن شاش شتر اگر آنقدر بد و ننگ بود، چرا ایرانی ها امروز بدون اکراه از چینی که این همه خوراکه هایی را که از نظر تمام مسلمانان مردار هستند، می خورند، به دامن چین افتاده اند؟ و چرا این بخش از زندگی چینیایی ها را ایرانی ها امروز هرگز برجسته نمی سازند؟ یا آن هندی هایی را که هر صبح یک گیلان شاش خودشان را می نوشند؟ چرا تنها پشت اعراب را گرفته اند؟ آیا دلیل آن چیزی غیر از احساس حقارت و درد جانکاهی که هرگز علاج ندارد، می تواند باشد؟!

در اینجا چون پای علی و عمر و ایران و عرب و سنی و شیعه در میان نیست، نه تنها این کار را نمی کنند، بلکه وقتی از چین صحبت می کنند، غالباً به آن چیزهای چینیایی ها اولتر از همه اشاره می کنند که حاصل هوش و فکر آنهاست؛ به تخنیک و تکنولوژی و توانایی های نظامی، اقتصادی، فنی آن ها، نه به موش و پشک خوردن شان و...؟

نگاه انسان ها به انسان ها، به تاریخ، به رویداد ها و به چیزهای دیگر در دنیا نباید یک بعدی و انتخابی باشد. و نباید هر مطلبی را تنها از یک منظر و آن طوری که دل شان می خواهد مورد کنکاش و سنجش قرار داد.

مثال:

دشمنی با سرمایه داری (یا اسلام، سوسیالیسم یا هر ایدئولوژی و مکتب و اعتقاد دیگر؛ و شخص یا اشخاص) نباید سبب شود که یک سری از دست آوردهای بایسته این یا آن نظام و مکتب یا شخص و اشخاص را نادیده بگیریم! نفرت یکسره از تعصب ناشی میشود، نه از توان فکری قوی و احساس انسانی راستین و یا تعادل و انصاف در داوری!



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نیشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

از من هم بشنوید،

Sadid_s_h_azman_ham_beshnawed.pdf